

## پیشخوان

«خالد اسلامبولی»

در آینه یک پژوهش نوانتشار

**شاید خدا با کشتن سادات ما را از ننگ دوستی با سران ائیل برهاند!**

■ شاهد توحیدی



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می رود در عداد کتب قطع پانتومی می‌گردد. اسناد انقلاب اسلامی است که برای جوانان انتشار می‌یابد. این کتاب زندگی شهید خالد احمد شوقی اسلامبولی

را روایت می‌کند. لیلانشرفی این تحقیق را انجام داده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی به انتشار آن اقدام کرده است. تارنمای ناشر در معرفی موضوع این پژوهش به نکات ذیل اشارت برده است:

«من خالد اسلامبولی هستم، من قاتل سادات هستم، من قاتل فرعون هستم، ما در راه خدا طاغوت را کشتیم، تا شاید خداوند با این کار ما را از ننگ دوستی (با رژیم‌صهیونیستی) برهاند، ما تابع دین هستیم در راه خدا جهاد می‌کنیم، در راه کردی می‌میرم... خالد بن احمد شوقی اسلامبولی در ۱۵ژانویه سال ۱۹۵۸، در منطقه ملوی واقع در استان اسلامصر دیده به جهان گشود. پدر وی احمد شوقی از کلای برجسته مصر بود. خانواده اسلامبولی، تحصیلکرده و آگاه به شرایط روز جامعه و تا حدودی مبارز به شمار می‌رفت. شخصیت خالد اسلامبولی تا حدود زیادی تحت تأثیر برادر بزرگ‌ترش محمد قرار داشت. محمد که دو سال از او بزرگ‌تر بود، از اعضای فعال سازمان‌جماعت اسلامی و یکبار به جرم پاره کردن عکس انور سادات با پلیس مصر درگیر شد. خالد اسلامبولی در سال ۱۹۷۸ و با رتبه ممتاز از مدرسه عالی توپخانه فارغ‌التحصیل شد و بلافاصله با درجه ستوانی در یکی از واحدهای توپخانه ارتش مصر مشغول



شهید خالد احمد شوقی اسلامبولی (نفر سمت چپ)، در درگاه

فعالیت گشت. در ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۱ وی از جانب سرگرد مکرم عبدالعال، به شرکت در مراسم رژه و سران روز ۱۶اکتبر با حضور انور سادات و هدایت ۱۳ جان‌فقیل حامل توب مأمور شد. وی برای شرکت در این مراسم، بیشتر از یک هدف نداشت و آن برنامه‌ریزی برای قتل انور سادات بود. انور سادات روز سه‌شنبه ۱۶اکتبر ۱۹۸۱ در جریان مراسم رژه به مناسبت سالگرد جنگ رمضان، در میان دولت‌مردان مصری نظاره‌گر پرواز هواپیمای میزاف فرانسوی بود، اما او آن روز برخلاف روزهای دیگر، جلیقه ضد گلوله خود را نپوشیده بود. تقریباً نیمی از رژه تمام شده بود. اولین جرقه‌قلب حامل توب ۱۳۰ میلیمتری

با رسیدن به مقابل جایگاه از مسیر تعیین شده خارج و ناگهان متوقف شد. حاضران ابتدا گمان کردند که جرقه‌قلب به علت نقص فنی از مسیر خارج شده است، اما لحظاتی بعد خالد به همراه دو مرد مسلح در حرکتی که بیشتر به فیلم‌های سینمایی شباهت داشت از عقب کامیون بیرون پرید و جایگاه را به رگبار بستند! خالد به گمان اینکه ممکن است سادات لباس ضد گلوله بر تن داشته باشد، در حد توان به سوی وی تیراندازی کرد تا از نتیجه کار مطمئن شود. در این تیراندازی سادات به همراه هفت نفر دیگر از سران رژیم به قتل رسیدند و ۲۸ تن دیگر مجروح شدند. خالد و هم‌راهانش پس از آنکه در بیمارستان العبدی، جایی که جسد سادات در آنجا قرار داشت، مورد بازجویی قرار گرفتند،

برای محاکمه به داد‌گاه نظامی مصر منتقل شدند. محاکمه خالد و هم‌راهان انقلابی وی، چندین جلسه برگزار شد و سرانجام پس از گذشت پنج ماه حکم اعدام برای آنها صادر شد. تلاش‌های زیادی برای جلوگیری از اعدام خالد و هم‌راهانش صورت گرفت. وکلای مدافع متهمان از جمله شوقی خالد، با بیان اینکه قتل سادات به دلایلی از جمله صلح با اسرائیل و دشمنی با خدا مباح است، به حسنی مبارک که معاون رئیس‌جمهور معدوم مصر نیز بود، توصیه کردند از اعدام این افراد صرف‌نظر کنند، اما مبارک زخم‌خورده پرونده خالد را تا مرحله اعدام پیش برد. روز پانزدهم آوریل سال ۱۹۸۲ میلادی مصافد با ۲۶ فروردین ۱۳۶۰، خالد اسلامبولی متهم ردیف اول به خارج از زندان نظامی منتقل شد و در زیر مسلسل‌های ۱۲ نفر از تیراندازان رژیم مبارک به شهادت رسید…».



محمدحسین آیرم رئیس شهربانی رضاخان

**در سیستم بسته و انعطاف‌ناپذیر حکومت رضاخان، کمتر کسی می‌توانست از حصارهای امنیتی آن عبور کند.**
**در چنین شرایطی محمدحسین آیرم رئیس شهربانی وقت، پس از سال‌ها ظلم و مال‌اندوزی، حدس زد که به زودی مضروب شاه خواهد شد. او با برنامه‌ریزی و صحنه‌آرایی دقیق، قزاق را متقاعد ساخت که به دردی کشنده دچار است و برای معالجه باید به خارج از کشور برود! رفتنیی که در کار آن دیگر بازگشتی وجود نداشت!**

**فرار محمدحسین آیرم از رضاخان**

**کلاه گشاد خادم بر سر مخدوم خویش**

## ماجرای گریختن رئیس شهربانی

## تداعی زدن دزد به شاه دزد بود!

**■ نیما احمدپور**
رویداد تاریخی و خواندنی فرار محمدحسین آیرم رئیس شهربانی رضاخان از ایران، گذشته از آنکه وقایع شگفت تاریخ معاصر کشورمان به شمار می‌رود، آینه‌ای از شیوه حکومت پهلوی اول و فضای حاکم بر آن نیز هست. در مقال پی آمده و به مدد پاره‌ای از روایات و تحلیل‌ها، این حادهٔ عجیب در سالروز رخ‌دادن آن مورد بازخوانی قرار گرفته است. ■■■

**■ فرار رئیس نظامیه چگونه رقم خورد؟**

در سیستم بسته و انعطاف‌ناپذیر حکومت رضاخان، کمتر کسی می‌توانست از حصارهای امنیتی موجود عبور کند. در چنین شرایطی محمدحسین آیرم رئیس شهربانی وقت، پس از سال‌ها ظلم و مال‌اندوزی حدس زد که به زودی مضروب شاه خواهد شد. او با برنامه‌ریزی و صحنه‌آرایی دقیق، قزاق را متقاعد ساخت که به دردی کشنده دچار است و برای معالجه باید به خارج از کشور برود. رفتنی که در کار آن دیگر بازگشتی وجود نداشت! در تازمانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی مقالی درج شده که ماجرا را به ترتیب پی آمده روایت می‌کند:

«در روز ۲۹ آبان ۱۳۱۴، محمدحسین آیرم رئیس نظامیه به بهانه معالجه خویش از ایران خارج شد و از ترس رضاشاه، هرگز به ایران بازنگشت. در غیاب او سررهنگ رکن‌الدین مختاری – که تا این تاریخ معاون نظامیه بود– به ریاست آن هم‌راه شد. ماجرای فرار سرلشکر آیرم‌خان، یکی از رخدادهای خواندنی تاریخ معاصر ایران است. در نیمه دوم سال ۱۳۱۴، آیرم تمارض کرد. چند روز در منزل بستری شد و خود را سخت بیمار نشان داد. ظاهراً کاری کرده بود که قادر به تکلم نباشد! از این روز مطالب خود را روی کاغذ می‌نوشت! و انصود می‌کرد که بیماری‌اش در ایران قابل علاج نیست و اگر به اروپا

نرود و سریعاً تحت درمان قرار نگیرد، تلف می‌شود! او سپس برای جلب رضایت و موافقت رضاشاه به وی گفت قصد دارد تا هدایای فراوانی با خود به سوئیس ببرد و آنها را به ولیعهد (محمدرضا پهلوی که در آن زمان ظاهراً سرگرم تحصیل بود) تقدیم‌دارد. باین تمهیدات موفق شد تا از رضاشاه برای خروج از کشور کسب اجازه کند. در آن موقع هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که مسافرت رئیس نظامیه صورت نگیرد و کسانتش مصنوعی باشد. آیرم‌خان در ۲۹ آبان ۱۳۱۴ از ایران خارج شد، در کشتی نشست و از راه بندر انزلی، به سوی بادکوبه حرکت کرد. گویا در بندر انزلی گوش چند نفر را هم به عنوان مجازات جرمی که مرتکب شده بودند، بریده بود! به جای سوئیس به آلمان رفت و بدون اینکه به پزشکی یا بیمارستانی مراجعه کند، حالت بهبودیافتا، انومبیل بسیار مجللی خرید و بیرق ایران را جلوی آن نصب کرد و با عنوان رئیس کل شهربانی ایران با غرور تمام مشغول گردش و تفریح شد. پس از یک‌سال رضاشاه فهمید مرغ از قفس بریده است، ولی به روی خود نیاورد و به دفتر مخصوص دستور تلگراف، دفتر مخصوص آیرم تقاضای هزینه‌سفر کرد. هزار لیره حواله شد، ولی باز هم از آمدن وی خبری نشد! رضاشاه متوجه شد که آیرم‌خان دیگر مراجعت نخواهد کرد. اقدامات غیررسمی دولت ایران برای بازگرداندنش به نتیجه‌ای نرسید. آیرم با ثروت و مکتبی که جمع‌آوری کرده بود، سال‌ها در اروپا می‌زیست. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران افتاد و عده‌ای از ایرانیان مقیم خارج را به دور خود جمع کرد. او مخصوصاً عدل‌الملک داد‌گر را برای ریاست دولت در نظر گرفته بود. عدل‌الملک موافقت نکرد. آیرم خود دولتی در آنجا تشکیل داد و عده‌ای از ایرانیان را به عنوان وزیر تعیین کرد. او با مطبوعات نیز مصاحبه می‌کرد، ولی کارش نگرفت و توقیف

نیافت. سرمایه‌اش نیز تمام شد! با حاج حسن آقا مهدوی فرزند حاج‌امین‌الضرب متوسل شد و چندی در منزل او زیست تا اینکه در ۱۱ فروردین ۱۳۲۷ و پس از یک عمل جراحی در یکی از بیمارستان‌های آلمان در ۶۵ سالگی درگذشت. سرلشکر آیرم قبل از کودتای رضاخان در یکی از بیمارستان‌های روسیه و به هنگام معالجه قدرت جنسی خود را از دست داده بود و عمل جراحی منجر به مرگ وی در آلمان با هدف درمان همین مشکل صورت گرفته بود…».

**■ «آیرم» در رأس یک سازمان جهنیی**

روشن شدن اهمیت فرار آیرم، فرغ بر شناسخت اهمیت نهادی است که وی سال‌ها بر آن درگرم می‌راند. به واقع شهربانی کل کشور در دوران رضاخان، ابزار اعمال قدرت وی به شمار می‌رفت و بسا دستگیری‌ها، تبعیدها، قتل‌ها و غضب‌ها از سوی آن انجام می‌پذیرفت. هر کس که ریاست آن را بر عهده داشت، عملاً نفر دوم کشور قلمداد می‌شد می‌پرند. احمد سجادپور پژوهشگر تاریخ معاصر

ایران در این‌باره می‌نویسد:

«فساد شهربانی رضاشاه در سطوح و جوانب مختلف نمودار فسادی بود که مجموعه حاکمیت را در بر گرفته بود. در این میان شهربانی مظهر این فساد بود. رضاشاه هم بارها گفته بود نظمیه یعنی من! و این خود حاکی از نگاه ویژه شخص اول مملکت، نسبت به روش ویژه حکومتاری بود. بدین ترتیب رضاشاه بسیار مشغوف بود که سازمان شهربانی تا حد شقاوت عمل می‌کند، تا او بتواند بدون نظمییه توجه به معیارهای انسانی و منطقی با روش‌های استبدادی به حکومت پوشالی خود ادامه دهد. آگاهان به امور در آن دوره، تردیدی نداشتند که بخش اعظم قدرت و اعتبار رضاشاه تنها به روش‌های خوش‌شهربانی‌اش بستگی دارد. رضاشاه همواره نسبت به تمام کارگزاران حکومت خویش سوءظن داشت. دست‌کم رجال و کارگزاران لشکری و کشوری درجه اول را در زمره

کسانی می‌دانست که لزوماً باید به طور دائم مراقبت و کنترل شوند و رفتار و کردارشان زیر ذره‌بین گزارشگران معتمد قرار گیرد. به نظر می‌رسد که در حکومت رضاشاه، تمامی مردم در زمره دشمنان و مخالفان او قرار گرفته باشند، بی‌آنکه هیچ‌گاه مخالفت آنان به اثبات رسیده باشد! شهربانی و اداره تأمینات (آگاهی) آن، مسئول مستقیم مراقبت‌های سیاسی و سرکوب مخالفان رضاشاه بود و شهربانی همچنان که خواست رضاشاه بود این مهم را به انجام رسانید. با این حال، فقط در اوایل دوران ریاست آیرم بر شهربانی بود که قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور در ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ در مجلس شورای ملی تحت کنترل رضاشاه به تصویب رسید تا روند سرکوب مخالفان سیاسی و منتقدان روش استبدادی حکومت وی، نظام‌مند و قانونی‌گروه‌گر شود. با استناد به این قانون، بسیاری گرفتار و افراد بی‌گناه در دادگاه‌های نظامی محکوم و معدوم شدند.

دستگاه قضایی و دادگستری دوران رضاشاه، نظیر تمام زیرمجموعه‌های دیگر حاکمیت از استقلال لازم برای محاکمه و رسیدگی عادلانه به پرونده‌ها و جرایم سیاسی برخوردار نبود. وزارت عدلیه (دادگستری) آن روزگار، صرفاً در چارچوب نظرات و خواسته‌های رضاشاه و بازوی اجرایی قدرت او یعنی شهربانی و اداره تأمینات آن قضاوت کرده و حکم صادر می‌کرد، اما در واقع امر، جریان رسیدگی به پرونده‌هایی که به دستگاه دادگستری ارجاع می‌شد، مسیری معکوس داشت. به عبارت دیگر وزارت عدلیه صرفاً مجاز بود تا حکمی را صادر کند که پیشاپیش شهربانی رضاشاه اراده کرده بود. در واقع بسیاری از پرونده‌ها و مدارک جرمی که از سوی شهربانی برای رسیدگی و صدور رأی قانونی به وزارت عدلیه ارجاع می‌شد، عاری از واقعیت و حقیقت بود و هر گاه تشکیلات مستقلی بر آن می‌شد تا صحت این پرونده‌ها را بررسی کند، محمل منطقی برای اثبات ادعای شهربانی یافت نمی‌شد…».

**■ «آیرم» از آغاز تا مسند شهربانی**

حال و در سومین بخش از مقال، جای آن است که محمدحسین آیرم و خاستگاه اجتماعی، نظامی و سیاسی وی را بهتر بشناسیم. او از آغاز نشو و نما، پله‌های ترقی را به تدریج طی کرد تا اینکه نهایتاً پس از برکناری فضل‌الله زاهدی از ریاست شهربانی عهده‌دار این منصب گشت. در مقالی بر تازمانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی در این فقره می‌خوانیم:

«محمدحسین آیرم، در سال ۱۲۶۱ متولد شد.

او پس از تحصیلات مقدماتی رهسپار روسیه شد و در مدرسه نظام آن کشور آموزش دید. او با درجه افسری وارد قزاقخانه شد و توانست مترجم ایخوف فرمانده قزاق‌ها شود. آیرم‌خان با تسلط کامل به زبان روسی، به تهران بازگشت و به دنبال کودتای ۱۲۹۹، با درجه سرشنس وارد ارتش شد و به فرماندهی هنگ مازندران منصوب شد. پس از چندی، فرماندهی هنگ گیلان نیز به وی واگذار شد. او به تدریج مقامش بالا رفت، در عده سررتیبی رانم به فرمانده قوای شمال شد. در چند زد و خورد داخلی شرکت کرد و غائله ترکمن صحرا را فیصله داد. در ۱۳۰۴ که قدرت و محبوبیت امیرلشکر طهماسبی در آذربایجان موجب وحشت رضاشاه شده بود،

سردار سسیه به تبریز عزیمت کرد، او را با خود به تهران آورد و سررتیب آیرم را به جای وی، به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب کرد و برای مدتی، اختیارات حکومتی را هم به او سپرد. آیرم چند سالی در آذربایجان اقامت داشت، ولی در اثر شورش نظامیان در سلماس و کشته شدن سرهنگ ارفعی فرمانده آنجا به تهران احضار شد و مدتی رئیس دژیان و زمستانی فرمانده قوای سوار بود. در ۱۳۱۰ به جای سرتیب فضل‌الله زاهدی به ریاست شهربانی – که در آن روز بدان نظمییه گفته می‌شد– منصوب شد و در شازندم همان ماه اوایل پسند سیاسی (اداره اطلاعات شهربانی) را دایر کرد. او قریب به پنج سال، رئیس کل تشکیلات نظمییه ایران بود. در ۱۳۱۲ درجه سرلشکری گرفت. قدرت فوق‌العاده‌ای به دست آورد و عملاً شخص دوم ایران شد. مخصوصاً پس از عزل، تعقیب، حبس و مرگ تیمور تاش و سردار اسعد بختیاری – که اولی وزیر دربار و دومی وزیر جنگ بودند– قدرت او افزایش یافت و در صحنه سیاسی آن روز

مخصوصاً پس از عزل، تعقیب، حبس و مرگ تیمور تاش و سردار اسعد بختیاری – که اولی وزیر دربار و دومی وزیر جنگ بودند– قدرت او افزایش یافت و در صحنه سیاسی آن روز بسیار مطرح شد. کار به جایی رسید که نخست‌وزیر و رئیس مجلس از او دستور می‌گرفتند! مأموران آیرم مقامات آن روز را طوری در اختیار داشتند که همه روزه گزارش مفصلی از اقداماتشان را به رضاشاه می‌دادند. تبعید عدل‌الملک داد‌گر رئیس مجلس آن روز و زین‌العابدین رهنما نماینده مجلس و مدیر روزنامه ایران، نتیجه گزارش‌های آیرم بود. سلب مصونیت از تعدادی از نمایندگان نیز مولود اقدامات او بود. در هر حال آیرم طوری زمینه را برای خود مهیا کرده بود که احدی قدرت مخالفت با او را نداشت. وی علاوه بر ریاست شهربانی، ریاست املاک و معارف را هم عهده‌دار شد. او از سواستفاده یا غارت هرگز روی‌گردان نبود. در جمع مال حرص داشت که هر چیزی سواستفاده می‌کرد و بر ثروت خود می‌افزود. با این همه و نادرچساز و خجود خود بیمتاک شد و اندیشید که رضاشاه به زودی به سراغ او نیز خواهد آمد و سرنوشتی بهتر از تیمور تاش، سردار اسعد بختیاری، اسدی‌متولی‌باشی و نصرالدوله فیروز نخواهد داشت! و به ویژه آنکه

محمدحسین آیرم (نفر اول از راست)، در کنار رضاخان و حتی از نظامیان



به خوبی می‌دانست رضاشاه هر کس را که نفوذ و قدرتی به هم می‌زند، از سر راه خود برمی‌دارد. از این روی با هدف نجات جان خود و انتقال سرمایه کلانی که اندوخته بود، به فکر فرار از چنگال دیکتاتور افتاد، نقشه ماهرانه‌ای طرح کرد و آن را به مرحله اجرا درآورد…».

**■ «آیرم» و به کف آوردن اموال بی‌شمار منقول و غیرمنقول**

در حکومت‌های استبدادی، معمولاً قدرت سیاسی به ابزاری برای به کف آوردن ثروت مبدل می‌شود، در حالی که در شرایط معکوس، این ثروت مشروع و تحت نظارت است که برای نیل به مناصب خرج می‌شود. در حاکمیت زورمدارانه رضاخان، گزمه‌های او در تصاحب اموال کشور و مردم، دستنی باز داشتند و طمع آنان در این باره بی‌انتهای می‌نمود! آیرم پس از دبری ثروت‌اندوزی در شهربانی، به فکر روز مبادا افتاد و در برابر غضب رضاخان پیش‌دستی کرد! سجادپور در تحلیل این رویداد معتقد است:

«آیرم در رأس شهربانی قدرت بی‌حد و حصری یافت و در اندک زمانی، توانست اعتماد کامل رضاشاه را به خود جلب کند. در دوره او شهربانی به اوج قدرت جهمی خویش رسید و مالک‌الرقاب جان و مال مردم شد. مخالفان سیاسی و سایر مردم، تحت کنترل شدید و مراقبت‌های تمام‌تشدنی شهربانی قرار گرفتند. حتی اطراف رضاشاه وفادار به رضاشاه هم از تیر گزند شهربانی در امان نبودند و پیوسته از آزاررسانی‌ها و پرونده‌سازی‌های شهربانی هراس داشتند. آیرم بسیاری از رقبای سیاسی و نظامی خود را از اطراف رضاشاه دور کرد و با فراهم‌آوردن هر آنچه دلخواه قزاق بود، خود را به او نزدیک ساخت. جاسوسان و دستگاه اطلاعاتی–امنیتی شهربانی در دوره آیرم، تمام دوایر دولتی حکومتی را تحت مراقبت‌های شدید قرار داده، مخالفان حکومت را تعقیب می‌کردند. مطبوعات در آن دوره، تحت شدیدترین سانسورها و نظارت‌ها قرار داشتند و امنیت اجتماعی و حتی فردی مردم نیز از سوی جاسوسان و خبرچینان برشمار شهربانی سلب شده بود. در همان حال، آیرم از هر راهی برای ثروت‌اندوزی و کسب مال و مکتنت منقول و غیرمنقول وارد می‌شد. به واسطه ازدواج درزندش با خواهرزن رضاشاه پیش از هر زمان دیگر به خاندان سلطنت نزدیک شد و برای شخص رضاشاه هم املاک و ثروت بسیاری فراهم آورد. همواره مواظب بود که سوءظن شاه را نرسبت به خود و شهربانی برنیزگازند، اما نزدیکی آیرم به رضاشاه و قدرت مهارتشدنی او در رأس شهربانی چندان دوام نیاورد. رضاشاه به تدریج، چنانکه شیوه او بود، نسبت به آیرم و اعمال او ظنن شد! البته این‌بار آیرم بر رضاشاه پیش‌دستی کرد و قبل از آنکه به تیر خشم وی گرفتار آید، به بهانه معالجه بیماری راهی خارج از کشور شد، به رغم پیگیری‌های قزاق دیگر به کشور بازنگشت…».

**■ «آیرم» و ترسیم نقشه یک پیش‌دستی**
از منظر برخی تاریخ‌پژوهان معاصر، علت توقیف آیرم در دور زند رضاخان، محاسبه تمامی جوانب امر از آغاز مسئولیت در شهربانی کل کشور بود. وی از روز نخست، نقشه روز پایان را ترسیم کرد و منتظر وقایع نماند. این نکته‌ای است که مورد توجه اقبال حکیمجوی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران نیز قرار گرفته است:

«آیرم پیش از اینکه به ریاست کل نظامیه منصوب شود، مدتی بیکار بود و کارهای کوچکی از قبیل ریاست هیئت‌های بازرسی در ولایات – که گاهی به وی ارجاع می‌شد– او را رضی نمی‌کرد، تا اینکه ناگهان در فروردین سال ۱۳۱۰ کمی بعد از برکناری و خلع درجه سرتیب فضل‌الله زاهدی به ریاست کل نظامیه منصوب شد. ابراهیم خواجه نصیری در شرح حال آیرم، روحیاتش را روی مبل هر کس دیگری توصیف کرده و می‌نویسد: وقتی که آیرم بر مسند ریاست شهربانی نشست، به خود گفت رفیق این بار دیگر نباید خبط کنی، باید مثل فرمانده قشون نقشه‌ات را روی میز گذاشته و از روی حساب دقیق، قدم به قدم پیش بروی. باید اول نقطه‌های حساس جلب اعتماد باشی را کاملاً به دست آوری و بعد از پرتو قدرت او راهی دولت می‌خواهد در ایران بسوزانی! آیرم این قول و قرارها را با خود گذاشت و با یک چنین نیت قلبی، سوار کار شهربانی شد و باید انصافاً تصدیق کرد که در انجام برنامه و نقشه خود نه کپولت‌اکاهلی آ کرد و نه اشتباه. یعنی از همان ابتدای ریاست شهربانی با کمال مهارت و جدیت به کار پرداخت. این فرمانده نظامی، قشون فکر و اقدام خود را به چهار ستون تقسیم کرد و یک مرتبه به چهار نقطه امر به پیشروی داد: روزنامه‌ها

و شلاق کش به مداحی و مبالغه گویی واداشت، زن و مرد و پیر و جوان و دوست و قوم را بر ضد یکدیگر به جاسوسی و خبرچینی ترغیب کرد، با پشتکار کاملی املاک مردم را گرفته و متعل در دهان گشاد اداره املاک اختصاصی ریخت و با پشت‌سرم هم از زمین جوشانید و ردیف کرد و قسمت مهم پول آنها را به مردم و شهرداری‌ها و غیره تحمیل و فقط ۱۰ یک قیمت حقیقی را به حساب شاه آورد. آیا مأموری از این صدیق‌تر و کارمندی از او مفیدتر برای کشور شاهنشاهی پیدا می‌شد؟ باید خدمتگزاران را تشویق کرد و اقلاً درجه سرلشکری به او داد. همین‌طور هم شد و کمی بعد در نتیجه این خدمات برجسته، رتبه آیرم بالا رفت و یک سرلشکر دیگر به امیران ارتش ایران اضافه شد…».